

یادداشت سردیر

تفکیک و تمایز علوم از جهت روش، هدف، موضوع و مسائل - که از جمله موارد رئوس ثمانیه بشمار میروند - همواره مورد توجه دانشمندان دوره اسلامی قرار داشته، بگونه‌یی که در آغازین سده‌های هجری قمری، مجموعه‌یی از آثار ذیل عنوان طبقه‌بندی علوم به قلم آنان به رشته تحریر درآمده است؛ آثاری چون احصاء العلوم فارابی، کشف اصطلاحات الفنون تهنوی و مفاتیح العلوم خوارزمی. این امر گذشته از آنکه نشان از تبحر و تسلط و حتی جامعیت دانشمندان دوره آغازین تمدن اسلامی دارد، بر التفات و آگاهی آنان نسبت به مقوله‌یی که امروزه به نام روش‌شناسی (متدولوژی) علوم شهرت یافته است نیز دلالت دارد. مقصود از بیان این نکته آنست که تلقی برخی پژوهشگران، بویژه از میان گروه مستشرقان، مبنی بر اینکه دانشمندان علوم اسلامی توجه کافی به طبقه‌بندی و تفکیک و تمایز علوم از یکدیگر نداشته‌اند، با واقعیت مطابقت ندارد. شواهد و مصادیق مورد استناد آنان، نزدیک ساختن و حتی ادغام دانشهای کلام و عرفان با فلسفه است و برای نمونه، نظام فلسفی کسانی چون ملاصدرا را به کلام و حداکثر نوعی کلام عقلی تقلیل داده‌اند و نویسندگانی چون عابد الجابری، ابن سینا را به تداخل عرفان و فلسفه متهم ساخته و حتی از اینکه عناصر نوافلاطونی را وارد نظام فلسفی خویش گردانیده، سخت او را مورد انتقاد و نکوهش قرار میدهد. مجال آن نیست که خطای فاحش کسانی چون عابد الجابری را در اینجا تحلیل و بررسی کنیم، اما به اجمال باید گفت کسانی که با سنت فلسفی حکمای مسلمان، بویژه ابن سینا آشنایی حتی اولیه و مقدماتی دارند، بخوبی دریافته‌اند که شیخ‌الرئیس در جایی مانند سه نمط آخر اشارات و تنبیهات، در واقع به طراحی نوعی عرفان فلسفی و دقیقتر بگوییم، فلسفه عرفان دست زده است و اگر نگوییم

۱۵



DOR: 20.1001.1.20089589.1402.13.4.1.4

برای این طراحی نمیتوان نمونه و نظیری یافت، دست کم باید گفت کم نظیر است. در مورد نظام فلسفی ملاصدرا موسوم به حکمت متعالیه نیز چنین است، مضاف بر اینکه در همان آغازین نوشته‌های ملاصدرا، تعریفی که از این نظام فلسفی عرضه شده، مبادی، روش، موضوع و غایات آن را روشن ساخته است. از اینرو، اولاً به استناد منابع و مصادر متعدد تاریخی - که در برخی پژوهشهای تاریخ علم در دنیای اسلام انعکاس یافته است - تفکیک علوم و روش‌شناسی مربوط به آن در مدار توجه دانشمندان صدر قرار داشته و این خود بر بلوغ علمی آنان نیز دلالت دارد و ثانیاً، خوانش برخی از مستشرقان از نظامهای فلسفی دوره اسلامی دائر بر تداخل قلمروهای دانش، محل ایراد و اشکال جدی است. مهمتر از آن، واقعیتی است که درک دانشمندان اسلامی بطورعام و حکما و فلاسفه بطور خاص، نسبت به ماهیت علم و وحدت درونی آن بگونه‌یی بوده است که با تقید به کثرت علوم و مرزبندیهای معرفتی آنها، به نوعی خط اتصال میان همه آن قلمروها قائل بوده‌اند که فهم آن با نگرشهای سطحی تحصلی - پوزیتیویستی - و تقلیل‌گرایانه قابل جمع نیست. زمینه اصلی این تلقی وحدت‌گرایانه در نوع هستی‌شناسی حکمای مسلمان و نگاه آنان به هویت جمعی کائنات بوده و هست.

نتیجه آنکه، در مقام ارزیابی و داوری، روش‌شناسی علوم در میان دانشمندان مسلمان را نباید و نمیتوان از مبادی وجودشناسانه آنان تفکیک کرد. امید آنکه پژوهشگران جوان و علاقمند به حوزه تاریخ و روش‌شناسی علوم، در بسط و گسترش آگاهی نسل حاضر نسبت به این میراث تاریخی و البته سنجش و نقد آن نیز اهتمام ورزند.

سردبیر